
متن متواتر حدیث ثقلین در کتب شیعی و منابع اهل سنت

جعفر شانظری *

سید مهران طباطبایی بوده **

◀ چکیده:

حدیث ثقلین از روایات مشهور و منقول از پیامبر ﷺ است که همواره مورد توجه مسلمانان و تفسیر محققان و متکلمان شیعه و اهل سنت بوده و با عبارات متفاوتی نقل شده است. در این پژوهش، از سویی با استفاده از اسناد روایات، عبارتی از این حدیث که در کتب شیعه متواتر است، انتخاب شده و از سویی، دیگر مصداق کلمه عترت با توجه به روایات مشابه ثقلین در کتب شیعه، مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است. همچنین با بررسی روایات مسند حدیث ثقلین در کتب اهل سنت و بررسی سند هر عبارت از روایت و رسم نموداری راویان آن و اعتبار راویان از نظر رجال‌شناسی اهل سنت، اعتبار این روایت و اعتبار روایات مشابه ثقلین که به صورت متفاوت نقل شده و دارای معنای مغایر با روایت است مورد بررسی قرار گرفته و سرانجام شبهات وارده از سید ابوالفضل برقی درباره حدیث ثقلین، در خصوص مرجعیت علمی عترت پیامبر ﷺ، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و سخن صواب در این باره برگزیده شده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** عترت، ثقلین، اسناد، متواتر، مرجعیت در فقه.

* دانشیار دانشگاه اصفهان / jshanazari@yahoo.com

** دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان / mehnan.tabatabaei@gmail.com

مقدمه

تا به حال در کتب شیعه (عبقات الانوار،¹ شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات،² شب‌های پیشاور،³ امام‌شناسی⁴) تحقیقات بسیاری درباره حدیث ثقلین و تعداد راویان این حدیث در کتب اهل سنت و شیعه صورت گرفته است، اما آنچه به نظر می‌رسد مغفول مانده، این است که عموماً این روایات که به آن‌ها استناد داده شده است فاقد سند کامل است و مشخص نشده که کدام عبارت از روایت ثقلین توسط کدام راوی و چه تعداد روایت‌کننده نقل شده است.

این نکته را باید مدنظر قرار داد که همان‌گونه که شیعه روایات مرسل و مقطوع السند را فاقد اعتبار می‌داند، اهل سنت نیز این دسته از روایات را فاقد ارزش و اعتبار تلقی می‌کنند. در این تحقیق لازم است تبیین گردد که کدام‌یک از عبارات روایت ثقلین (که معمولاً در هر روایت قسمتی از آن نقل شده) به چه مقدار و توسط چه تعداد نقل شده است، لذا برای بررسی عمیق‌تر و تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از روایت، روایات مسند از کتب اهل سنت استخراج و راویان هر عبارت از این روایت به صورت نموداری ترسیم شده و براساس علم رجال‌شناسی اهل سنت راویان ضعیف مشخص شده است، همچنین اعتبار روایات مشابه روایت ثقلین که در منابع اهل سنت نقل شده با ترسیم نموداری راویان آن مورد بررسی قرار گرفته است و در مورد تعیین عبارتی از روایت ثقلین که در کتب شیعه متواتر است (که البته تا به حال تحقیقی در این مورد صورت نگرفته است) پژوهشی انجام گرفته و راویان هر طبقه را یادآور شده‌ایم و به مصداق عترت در منابع شیعه اشاره شده و در نهایت نقش عترت در ماندگاری و تبیین فقه اسلامی بررسی و به شبهات سید ابوالفضل برقی در مورد روایت ثقلین، پاسخ داده شده است.

حدیث ثقلین در عبارات مختلف

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (صفار، 1404ق، ج 1، ص 413 و 414) «ان تمسکتُم بهما» (کلینی، 1407ق، ج 2، ص 415 و ج 3، ص 423) «لن تضلوا» (همان، ج 1، ص 294 و ج 2، ص 415) «انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (ابن بابویه، 1376ش، ص 415 و 523) «لثقل الاکبر کتاب الله سبب طرفه بیدالله و سبب

طرفه بایدیکم والثقل الاصغر عترتی و اهل بیتی» (صفار، 1404ق، ج 1، ص 414) «فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم». (کلینی، 1407ق، ج 1، ص 294)

تعیین عبارات متواتر حدیث ثقلین در کتب شیعه

حدیث ثقلین به صورت عبارات متفاوتی در کتب شیعه نقل شده است، گاهی عبارت «ان تمسکتکم بهما...» در روایتی موجود و در برخی روایات دیگر یافت نمی‌شود. همین‌طور است عبارت «لن یفترقا حتی یردا...»، «انهم اعلم منکم» و... در این تحقیق بر آنیم تا نشان دهیم کدام یک از عبارات این حدیث به صورت متواتر در کتب شیعه نقل شده است. (شایان ذکر است که ما در اینجا تنها روایاتی را ذکر کرده‌ایم که سند مسند دارند.)

عبارت «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی» یا «انی مخلف فیکم الثقلین القرآن و عترتی اهل بیتی» در تمام روایات ثقلین در کتب حدیثی شیعی نقل شده است (در این روایات عبارت «عترتی با اهل بیتی» قرین شده است.) (صفار، 1404ق، ج 1، ص 413 و 414 / کلینی، 1407ق، ج 1، ص 294، ج 2، ص 415 و ج 3، ص 423 / خزاز رازی، 1401ق، ص 127، 137، 163 و 265 / ابن ابی زینب، 1397ق، ص 43، 55 و 73 / ابن بابویه، 1376ش، ص 415 و 523 / کشی، 1409ق، ص 219 / نوری، 1408ق، ج 11، ص 374 / عده‌ای از علما، 1423ق، ص 294 / ابن بابویه، 1378ق، ج 1، ص 57 و 229 / ابن بابویه، 1395ق، ج 1، ص 279، 240، 234، 235، 236، 237، 238 و 239 / ابن بابویه، 1403ق، ص 90 و 91 / طوسی، 1414ق، ص 162 و 255 / طبرسی، 1390ق، ص 396 / طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 137، 275 و 288 / ابن طاووس، 1409ق، ج 1، ص 454)

همچنین عبارت «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَّا» و عبارات مشابه از قبیل «فَتَمَسَّكُوا بِهَمَّا»، «مَنْ تَمَسَّكَ بِهَمَّا» و «هُمَا حَبْلُ اللَّهِ... مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ» در بسیاری از کتب نقل شده است. (صفار، 1404ق، ج 1، ص 413 و 414 / کلینی، 1407، ج 2، ص 415 و ج 3، ص 423 / خزاز رازی، 1401ق، ص 34، 137، 163، 265 / ابن ابی زینب، 1397ق، ص 43، 55، 73 / ابن بابویه، 1395ق، ج 1، ص 279، 235، 236، 237 / طوسی، 1414ق، ص 162 و 294 / طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 275 / عده‌ای از علما، 1423ق، ص 294 / نوری،

1408ق، ج 11، ص 374) به طوری که عبارت «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَّا» و عبارات مشابه آن در طبقات روایی زیر آمده است:

طبقه اول راویان

1. امام علی علیه السلام 2. امام حسن علیه السلام 3. امام باقر علیه السلام 4. امام صادق علیه السلام 5. جابر بن عبدالله الانصاری 6. حذیفه بن الیمان 7. عبدالله بن عباس 8. زید بن ارقم، 9. ابوسعید خدری.

طبقه دوم راویان

1. زرارة بن اعین 2. شریک بن عبدالله 3. سلیم بن قیس 4. احمد بن عبدالله بن یزید 5. حسین بن حسن 6. معاویه بن وهب 7. سعید بن جبیر 8. ثویر بن ابی فاخته 9. سعد بن طریف 10. مسعدة بن صدقه 11. ابو حمزه ثمالی 12. امام باقر علیه السلام 13. امام صادق علیه السلام 14. مسلم بن صبیح 15. عطیه 16. سعید بن المسیب 17. عبدالرحمن بن الحجاج 18. حریر بن عبدالله سجستانی.

طبقه سوم راویان

1. ابن اذینه 2. یحیی بن ادهم 3. ابان بن عیاش 4. عبدالله بن هارون الکریحی 5. عبدالله بن حسین بن حسن عمرو بن ابی سلمه 6. ابی محمد الانصاری 7. ابی حمزه الثمالی 8. عباد بن بشیر 9. هشام بن حکم 10. موسی بن مسلم 11. علی بن رئاب 12. عمرو بن ابی المقدام 13. الحسین بن عبیدالله 14. زکریا بن ابی زائده 15. محمد بن سعید 16. المفضل بن صالح 17. حماد بن عیسی.

عبارت «لن تضلوا» نیز در برخی روایات نقل شده است (عده‌ای از علما، 1423ق، ص 294/ صفار، 1404ق، ج 1، ص 413، 414/ کلینی، 1407ق، ج 1، ص 294 و ج 2، ص 415/ خزاز رازی، 1401ق، ص 34، 111، 127، 137، 163، 265/ ابن ابی زینب، 1397ق، ص 43، 55، 73/ ابن بابویه، 1395ق، ج 1، ص 235، 237 و 238/ طوسی، 1365ق، ص 162/ طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 275/ طبرسی، 1403ق، ج 1، ص 152/ ابن طاووس، 1409ق، ج 1، ص 454/ کشی، 1409ق، ص 220/ نوری، 1408ق، ج 11، ص 374)

لفظ «ابداً» که عموماً پس از «لن تضلوا یا لا تضلوا» در حدیث ثقلین به کار

می‌رود، تنها در یک روایت با سند نقل شده است. (نوری، 1408ق، ج 11، ص 374) عبارت «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» نیز در منابع متعددی نقل شده است (صفار، 1404ق، ج 1، ص 413، 414 / خزاز رازی، 1401ق، ص 127، 92 / ابن ابی زینب، 1397ق، ص 43، 73، 70، 84 / ابن بابویه، 1376ش، ص 415، 523 / عده‌ای از علما، 1423ق، ص 294 / کلینی، 1407ق، ج 2، ص 415 / ابن بابویه، 1403ق، ص 90 و 91 / ابن بابویه، 1378ق، ج 1، ص 57 و 229 / همو، 1395ق، ج 1، ص 279، 240، 234، 235، 277، 241، 244، 240، 236، 237، 238، 239 / طوسی، 1414ق، ص 255 / طبرسی، 1390ق، ص 396 / حرعاملی، 1409ق، ج 27، ص 189 / طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 288 / ابن طاووس، 1409ق، ج 1، ص 454 / طبری آملی کیبر، 1415ق، ص 467 / ابن بابویه، 1404ق، ص 136 / ابن بابویه، 1362ش، ج 1، ص 65، 67) به طوری که عبارت مذکور در کتب شیعه در طبقات روایی زیر آمده است:

طبقه اول راویان

1. جابر بن عبدالله انصاری 2. حذیفه بن الیمان 3. زید بن ارقم 4. عمر بن الخطاب
5. حذیفه بن الاسید 6. زید بن ثابت 7. امام علی علیه السلام 8. امام باقر علیه السلام 9. امام صادق علیه السلام 10. امام رضا علیه السلام 11. ابو سعید خدری.

طبقه دوم راویان

1. شریک بن عبدالله 2. سعد بن طریف 3. مسلم بن صبیح 4. عیسی بن عبدالله بن مالک 5. ابو حمزه ثمالی 6. القاسم بن حسان 7. الریان بن الصلت 8. عطیه العوفی 9. عامر بن وائله 10. حارث بن عبدالله 11. عبدالله بن محمد بن علی 12. حنش بن المعتمر 13. محمد بن عمارة الکندی 14. زرارة بن الاعین 15. غیاث بن ابراهیم 16. عمارة الکندی 17. سلیم بن قیس.

طبقه سوم راویان

1. یحیی بن الادیم 2. هشام بن الحکم 3. حکیم بن جبیر 4. عمر بن اذینه 5. حسن ابن عبیدالله 6. هشام بن سعید 7. علی بن رثاب 8. معمر بن قتاده 9. ابوهارون البصری 10. الرکین بن الربیع 11. عبدالله بن جعفر الحمیری 12. فضیل بن مرزوق 13. معروف ابن خربوذ 14. حبیب ابن ابی ثابت 15. سلیمان بن مهران 16. عمر بن عبدالله

17. محمد بن عماره 18. جعفر بن محمد 19. حسن بن عطیه 20. قیس بن حنان 21. محمد بن ابی عمیر 22. ابان بن عیاش 23. عمر بن ابی سلمه.

و عبارت «انهم اعلم منکم» نیز در برخی روایات موجود است. (کلینی، 1407ق، ج 1، ص 294/ خزاز رازی، 1401ق، ص 163/ ابن بابویه، 1376ش، ص 523/ همو، 1378ق، ج 1، ص 229/ طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 228)

در برخی منابع شیعه، به جای تمسک به «قرآن و عترت» تنها بر تمسک به قرآن اشاره شده است. (مفید، 1413ق، ص 46/ خزاز رازی، 1401ق، ص 128/ ابن طاووس، 1409ق، ج 1، ص 455/ طبری آملی کبیر، 1415ق، ص 467)

همچنین در برخی روایات، واژه «تمسک» به همراه ضمیر مفرد به کار رفته است (هُمَا حَبْلُ اللَّهِ ... مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ). (ابن ابی زینب، 1397، ص 43/ ابن بابویه، 1395ق، ج 1، ص 235 و 237/ خصیبی، 1419ق، ص 18/ ...)

عده‌ای از اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. علی حسن امیری در کتاب پاسخ به شبهات قزوینی می‌نویسد: «حادثی که در کتب اهل سنت روایت شده است، دلیلی بر وجوب پیروی از اهل بیت و تمسک به آن‌ها وجود ندارد چون در تلفظ (ما ان تمسکتُم به ...) و بعد از آن ذکر کردن "کتاب الله" دلالت بر این دارد که ضمیر مفرد فقط راجع به کتاب الله است. اما ذکر اهل بیت علیهم‌السلام در حدیث ثقلین به خاطر توصیه امت به آن‌ها می‌باشد؛ یعنی مردم ارزش و احترام آن‌ها را رعایت نمایند.»⁵ هنگامی که اسناد این پنج روایت را که در آن‌ها «تمسک» تنها برای «کتاب الله» بیان شد، بررسی کنیم، خواهیم دید روایان این روایات از زید بن ارقم، عمر بن الخطاب، حذیفه بن الیمان، عبدالله بن عباس و حذیفه بن اسید می‌باشند و همان‌طور که گذشت، از میان این روایان، حذیفه بن الیمان، عبدالله بن عباس و زید بن ارقم، روایت را با مضمون تمسک به هر دوی «کتاب و عترت» نقل کرده‌اند. در روایتی که از حذیفه بن اسید نقل شده (خزاز رازی، 1401ق، ص 128) پس از ذکر تمسک به «کتاب خدا» به جمله «لن یفترقا حتی» اشاره شده است. همچنین در همین روایت هنگامی که سلمان از ائمه بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پرسد، حضرت با ذکر این مطلب که ائمه از عترت هستند و به تعداد نقبای بنی اسرائیل می‌باشند، آن‌ها را «عالم‌ترین» معرفی می‌کنند و حق را با آنان و آنان

را با حق می‌دانند. حال با توجه به عدم جدایی قرآن و عترت و اعلمیت ائمه و ملازمت آن‌ها با حق، به راحتی می‌توان تمسک به عترت را نیز استنباط کرد. همچنین در روایت عبدالله بن عباس که عکرمه از او نقل روایت کرده، (کشی، 1409ق، ص 216/ حلی، 1411ق، ص 245) علاوه بر آنکه وی روایت ثقلین را با همان عبارت «ان تمسکتُم بهما» برای فرد دیگری نیز نقل کرده است. (نوری، 1408ق، ج 11، ص 372) از متن روایت استفاده می‌شود که روایت عکرمه در مسجد خیف بیان شده است و هنگامی که در روایات جست‌وجویی کنیم، متوجه خواهیم شد که روایات دیگر با عبارت «ان تمسکتُم به» که در مسجد خیف بیان شده موجود است؛ اما ضمیر «ه» متعلق به قرآن و عترت است که شاید یکی از عوامل اشتباه در نقل روایت، ساختار بیان شده کلمات روایت باشد؛ یعنی راویان یا در اثر اشتباه و یا در اثر پیشینه ذهنی که درباره قداست جداگانه قرآن نسبت به هر چیز دیگر داشتند، این تفکیک را در نقل روایت اعمال کرده‌اند.

همچنین حدیفة بن الیمان به نقل حدیث ثقلین از پیامبر در دو مکان غدیر خم و مسجد خیف پرداخته است و در قسمت مربوط به غدیر خم از عبارت «ان اخذتم بهما لن تضلوا» استفاده می‌کند و همین‌طور در هر دو قسمت، به عدم افتراق قرآن و عترت از یکدیگر نیز اشاره شده است.

در روایت «عمر بن الخطاب» نیز علاوه بر آنکه بر عدم افتراق اشاره شده، هنگامی که عمر از مصداق عترت پرسش می‌کند، پیامبر اهل بیت علیهم‌السلام را از ولد علی و فاطمه و نه نفر از صلب حسین می‌خوانند. (مجلسی، 1403ق، ج 36، ص 317)

در روایت زید بن ارقم نیز بر عدم افتراق عترت و کتاب اشاره شده، سپس حضرت می‌فرماید: بر آن‌ها مقدم نشوید که هلاک می‌شوید و مخالفت با آن‌ها نکنید که گمراه می‌شوید و به آن‌ها نیاموزید که از شما اعلم‌اند؛ سپس به امامت علی علیه‌السلام اشاره می‌کند. همچنین در روایاتی نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر لزوم تمسک به علی علیه‌السلام اشاره شده است و مردم را به تمسک به علی علیه‌السلام امر می‌کنند که در این تمسک مردم هرگز گمراه نخواهند شد. (ابن بابویه، 1376ش، ص 477/ طوسی، 1414ق، ص 223/ طبری آملی، 1383ق، ج 2، ص 109 و 164/ ابن شهر آشوب، 1379ق، ج 3، ص 13) البته در اسناد چهار روایت،

یحیی بن الحسین و سعد بن طریف از اصیغ بن نباته از سلمان فارسی نقل روایت کرده‌اند و یحیی بن الحسین در کتب رجال ناشناخته و سعد بن طریف نیز توسط برخی تضعیف شده است. (نجاشی، 1407ق، ص 178/ ابن الغضائری، 1364ق، ج 1، ص 64)

مصداق عترت در روایات شیعه

در روایات بسیاری از کتب شیعه، مصداق عترت، ائمه معصومین و امامان شیعه معرفی شده‌اند. (ابن بابویه، 1376ش، ص 36، 240، 523/ همو، 1378ق، ج 1، ص 55، 57/ همو، 1395ق، ج 1، ص 240، 245، 337/ همو، 1403ق، ص 91 و 94/ حر عاملی، 1409ق، ج 27، ص 189/ صفار، 1404ق، ج 1، ص 48 و 50/ کلینی، 1407ق، ج 1، ص 208، 209/ ابن بابویه، 1404ق، ص 42، 43، 45/ خزاز رازی، 1401ق، ص 29، 44، 66، 76، 89، 91 و 104/ ابن شعبه حرانی، 1404ق، ص 416/ ابن ابی زینب، 1397ق، ص 72/ ابن بابویه، 1362ش، ص 479) در تمام روایاتی که از روایت تقلین ذکر شده، واژه عترت قرین اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که در واقع بیانگر معنای عترت و مصداق آن می‌باشد. چنان‌که وقتی سؤال می‌شود «من العتره» (عترت کیست؟) معصوم می‌فرماید: اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عترت است. (ابن بابویه، 1395ق، ج 1، ص 237)

عبارت متواتر حدیث تقلین در کتب اهل سنت

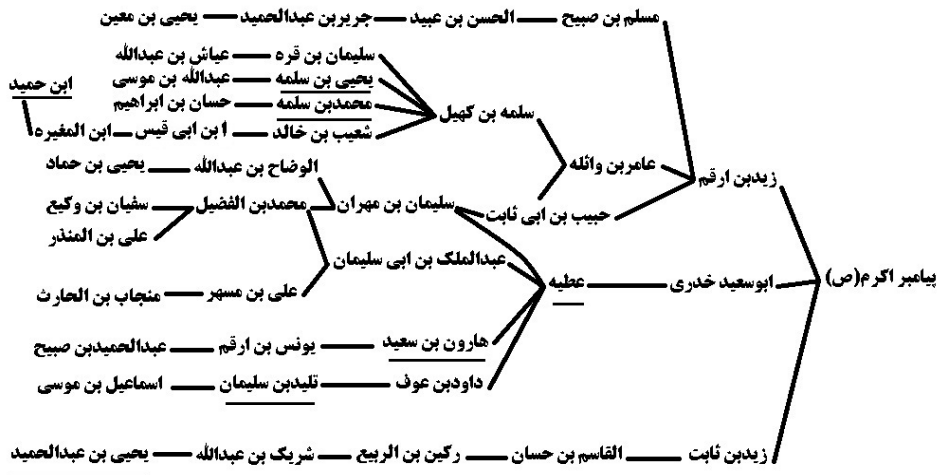
همان‌طور که در کتب شیعه از این روایت با عبارات مختلفی نقل شده است، در منابع اهل سنت نیز به همین سیاق می‌باشد، لذا عبارات‌های این روایت را به صورت جداگانه مورد کاوش قرار داده‌ایم. در این باره، رسم نموداری راویان روایت در جهت شناسایی عوامل احتمالی جعل، بسیار کمک‌دهنده خواهد بود.

در نمودار 1، راویان احادیثی که در آن‌ها عبارت «ان تمسکتُم بهما» یا عبارات مشابه با مضمون تبعیت از تقلین قرار دارد، نمایش داده شده است. (احمد بن حنبل، بی‌تا [الف]، ج 1، ص 211/ احمد بن یحیی (بلاذری)، 1394ق، ج 2، ص 111/ یعقوب بن سفیان، 1419ق، ج 1، ص 295/ طبرانی، بی‌تا [ب]، ج 1، ص 135/ ترمذی، بی‌تا، ج 2، ص 963/ بوصیری، 1419ق، ج 1، ص 237/ ابویعلی، بی‌تا، ج 2، ص 376/ شجری جرجانی، 1422ق، ج 1، ص 145/ ابوطاهر الذهلی، بی‌تا، (ح) 143 و 144/ طبرانی، بی‌تا

[الف]، ج 3، ص 65/ حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 3، ص 110)

در این نمودار، افراد زیر در کتب رجال اهل سنت تضعیف شده‌اند. این افراد در نمودار نیز با علامت — مشخص شده‌اند:

تلید بن سلیمان (مزی، 1413ق، ج 4، ص 322)، یحیی بن سلمه (همان، ج 31، ص 363)، عطیه (همان، ج 20، ص 147)، محمد بن سلمه (ابن سعد، بی تا، ج 6، ص 380)، هارون بن سعد (مزی، 1413ق، ج 30، ص 86)، یحیی بن عبدالحمید (همان، ج 31، ص 419) و محمد بن حمید (ذهبی، بی تا، ج 2، ص 490/ خطیب بغدادی، 1417ق، ج 2، ص 255)



نمودار 1

همچنین در نمودار 2، راویان احادیثی که در آن‌ها عبارت «لن تضلوا» قرار دارد، نمایش داده شده است. (احمد بن حنبل، بی تا [الف]، ج 1، ص 211/ احمد بن یحیی (بلاذری)، 1394ق، ج 2، ص 111/ یعقوب بن سفیان، 1419ق، ج 1، ص 295/ طبرانی، بی تا [ب]، ج 1، ص 135/ بوصیری، 1419ق، ج 1، ص 237/ ترمذی، بی تا، ج 2، ص 963/ عسقلانی، 1419ق، ج 16، ص 142/ ترمذی، بی تا، ج 2، ص 962/ ابویعلی، بی تا، ج 2، ص 376/ ابوبکر البزاز، 1418ق، ج 3، ص 90/ شجری جرجانی، 1422ق،

ج 1، ص 145/ ابوطاهر الذهلی، بی تا، ح 143 و 144/ طبرانی، بی تا [الف]، ج 3، ص 65/ حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 3، ص 110) در این نمودار، افراد زیر در کتب رجال اهل سنت تضعیف شده‌اند که در نمودار نیز با _____ در زیر نام آن‌ها مشخص شده‌اند: یحیی بن سلمه (مزی، 1413ق، ج 31، ص 363)، عطیه (همان، ج 20، ص 147)، محمد بن سلمه (ابن سعد، بی تا، ج 6، ص 380)، هارون بن سعد (مزی، 1413ق، ج 30، ص 86)، یحیی بن عبدالحمید (همان، ج 31، ص 419) و محمد بن حمید (ذهبی، بی تا، ج 2، ص 490/ خطیب بغدادی، 1417ق، ج 2، ص 255) و حارث بن عبدالله (مزی، 1413ق، ج 5، ص 244)

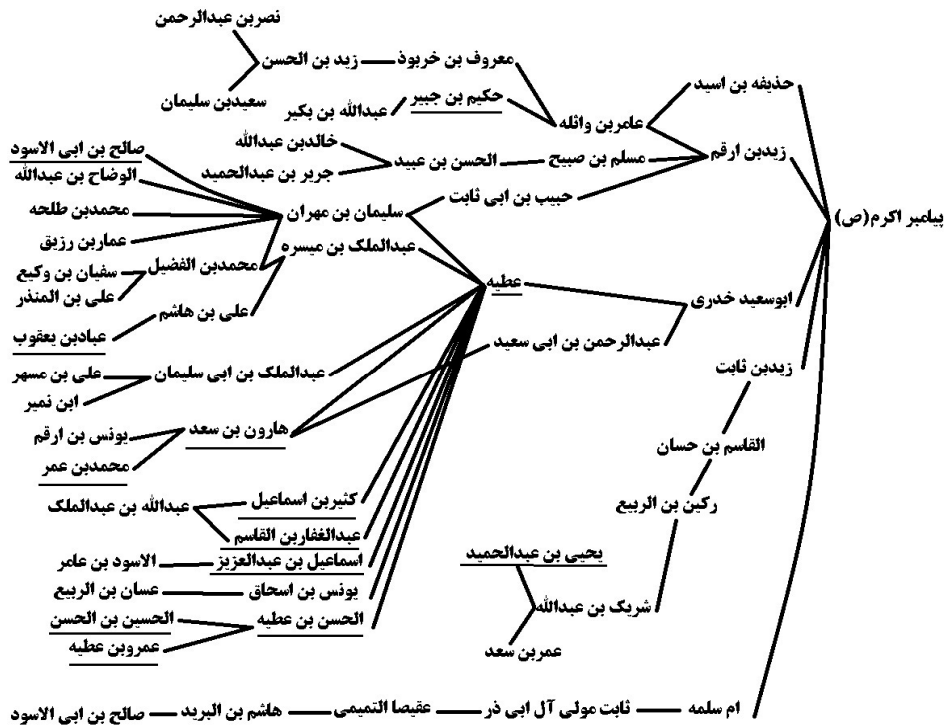


نمودار 2

در نمودار 3 نیز روایان احادیثی که در آن‌ها عبارت «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» قرار دارد، نمایش داده شده است. (احمد بن یحیی، 1394ق، ج 2، ص 111/ یعقوب بن سفیان، 1419ق، ج 1، ص 295/ طبرانی، بی تا [ب]، ج 1، ص 135/ بوصیری، 1419ق، ج 1، ص 237/ ترمذی، بی تا، ج 2، ص 963/ ابن عساکر، 1415ق، ج 54، ص 92/ شجری جرجانی، 1422ق، ج 1، ص 155 و 143/ شحامی، بی تا، ح 15/ نصیبی، بی تا، ح 72/ طبرانی، بی تا [الف]، ج 1، ص 131، 135، ج 3، ص 66، 67، 65 و ج 5،

ص 154، 170/ همو، 1415ق، ج 4، ص 33/ جوهری، بی تا، ج 1، ص 397/ احمد بن حنبل، بی تا [ب]، ج 3، ص 59، 14) در این نمودار افراد زیر در کتب رجال اهل سنت تضعیف شده‌اند که در نمودار نیز با علامت — مشخص شده‌اند:

حکیم بن جبیر (مزی، 1413ق، ج 7، ص 168)، عطیه (همان، ج 20، ص 147)، هارون ابن سعد (همان، ج 30، ص 86) الحسن بن الحسن (عقیلی، 1418ق، ج 1، ص 250) عمرو بن عطیه (ذهبی، 1382ق، ج 3، ص 281) صالح بن ابی الاسود (جرجانی، 1409ق، ج 4، ص 66) عقیصا التیمی (ابن حجر، 1390ق، ج 4، ص 180) یحیی بن عبدالحمید (مزی، 1413ق، ج 31، ص 419) عباد بن یعقوب (همان، ج 14، ص 178) محمد بن عمر (مجهول)، عبدالغفار بن القاسم (ذهبی، 1382ق، ج 2، ص 640) کثیر بن اسماعیل (مزی، 1413ق، ج 24، ص 103) اسماعیل بن عبدالعزیز (همان، ج 3، ص 77) الحسن بن عطیه (همان، ج 6، ص 211) تضعیف شده‌اند.



نکته‌ای که باید مدنظر قرار داد، این است که هرچند در مبنای تضعیف راویان توسط اهل سنت، نقاط ضعف وجود دارد، در اینجا سعی بر آن شده است تا صحت این روایت بر طبق مبانی اهل سنت و با صرف نظر از خطای موجود در مبنای رجال‌شناسی آنان، مورد بررسی قرار گیرد.

همان‌طور که در سه نمودار بالا دیده می‌شود، اگرچه این روایت با عبارات متفاوت و توسط راویان متعدد نقل شده است، هنگامی که اعتبار راویان را توسط ساختار رجال‌شناسی اهل سنت مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد که در عمده طرق این روایت، افراد ضعیف مشاهده می‌شود، لذا برای ارائه قضاوت صحیح‌تر درباره احتمال جعل این روایت لازم است تا اعتبار روایات مشابه روایت تقلین در کتب اهل سنت را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

احادیث مشابه حدیث تقلین در کتب اهل سنت

در کتب اهل سنت، احادیثی را می‌توان یافت که سیاقی مشابه روایت تقلین دارد، اما لفظ عترت از این روایات حذف شده است، برای نمونه در المعجم الصغیر طبرانی آمده است: «فخرج علينا رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال اليس تشهدون ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انى رسول الله و ان هذا القرآن جاء من عند الله قلنا بلى فان هذا القرآن طرفه بيد الله و طرفه بايدكم فتمسكوا به فانكم لن تهلكوا و لن تضلوا بعده ابدا.» در این دسته از روایات، اگرچه لفظ «عترت» بیان نشده است، تناقضی نیز با متن مورد مناقشه روایت تقلین ندارد و دو متن با یکدیگر قابل جمع شدن است.

شایان تذکر است روایات مشابه حدیث تقلین در کتب مختلف اهل سنت نیز نقل شده است. (حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 3، ص 533/ مسلم نیشابوری، بی تا، ج 4، ص 39/ سجستانی، 1410ق، ج 1، ص 425/ ابن حبان، 1414ق، ج 1، ص 330/ نسائی، 1411ق، ج 2، ص 422/ ابوبکر بزاز، 1418ق، ج 8، ص 347 و ج 12، ص 298/ رویانی، بی تا، ج 2، ص 411/ عسقلانی، 1419ق، ج 14، ص 317 و 395/ طبرانی، بی تا [ب]، ج 2، ص 98/ ابن ابی عاصم، 1413ق، ص 630/ طحاوی، بی تا، ج 28) و نمودار راویان آن در زیر ترسیم شده است.

در این نمودار، موسی بن عبیده (بخاری، بی تا، ج 7، ص 291) و عیسی بن

«کتاب الله و سنتی و عترتی» به کار رفته است (زید بن علی، بی تا، ص 404) و البته با روایات مورد توجه اهل سنت مطابقت ندارد، اما به واسطه استفاده از کلمه «سنتی» به آن استناد شده است، در میان کتب اهل سنت نیز در منابع محدودی این روایت با سند نقل شده است. (حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 1، ص 93/ ابن عبدالبر، 1387ق، ج 24، ص 331/ نسائی، 1411ق، ج 10، ص 114/ الیحصبی، 1398ق، ص 8 و 9/ ابوالشیخ الاصبهانی، 1409ق، ج 4، ص 289/ ابونعیم الاصبهانی، بی تا، ج 1، ص 138/ اجری، بی تا، ح 1695) البته مالک بن انس نیز این روایت را بدون سند نقل کرده (مالک بن انس، بی تا، ج 2، ص 208) اما با توجه به آنچه سیوطی در شرح الموطأ درباره اسناد الموطأ می نویسد (سیوطی، 1418ق، ج 2، ص 648) می توان اسناد این روایت را تشخیص داد و به عنوان روایت متصل مورد بررسی قرار داد، چنان که در نمودار 5 به عنوان یکی از اسناد مسند مورد بررسی قرار گرفته است.

همچنین این روایت به صورت «کتاب الله و نسبی» نیز نقل شده است که البته اسناد این روایت با روایت «و سنتی» کاملاً یکسان است (هیثمی، 1408ق، ج 9، ص 163) و این بیانگر یکی بودن این روایات است که شاید اشتباه در قرائت آن به علت قدیمی بودن نسخ باشد.

البته در روایتی نیز عبارت «و عشیرتی» به کار رفته است که راوی آن «زید بن ارقم» می باشد و به نظر می رسد این عبارت نیز به علت شباهت به «و عترتی» این گونه قرائت شده است. (همان، ج 9، ص 164)

هنگامی که اسناد این روایات و راویان آن را به صورت نموداری در جهت شناسایی عوامل احتمالی جعل روایت رسم کنیم، خواهیم دید که این روایت از طریق پنج صحابی نقل شده است، که انتشار راویان در طبقه سوم به بعد صورت پذیرفته است، لذا برای شناسایی عوامل احتمالی جعل می بایست راویان موجود در این طبقات را مورد بررسی قرار دهیم. افرادی که در این روایت، زیر اسامی آن ها خط کشیده شده است، رجال شناسان اهل سنت تضعیفشان کرده اند. در میان راویان صباح بن محمد (مزی، 1413ق، ج 13، ص 109)، سیف بن عمر (همان، ج 12، ص 324)، صالح بن موسی (همان، ج 13، ص 95)، کثیر بن عبدالله (همان، ج 24، ص 135)، اسماعیل بن ابی

اویس (ذهبی، 1413ق، ج 10، ص 391) و یزید بن ابان (مزی، 1413ق، ج 32، ص 64) تضعیف شده‌اند، همچنین ابوهریره نیز که عمر بن الخطاب او را به خطر زیاده روی در نقل روایت و دروغ بستن به رسول خدا تازیانه می‌زند (ابن عساکر، 1415ق، ج 50، ص 172) به عنوان یکی از عوامل جعل روایت «و سستی» مظنون است.



نمودار 5

همچنین یحیی بن سعید الانصاری، عکرمه را دروغ گو می‌داند و ذهبی و مصعب بن عبدالله او را از خوارج می‌دانند و ابو جعفر عقیلی نیز او را تضعیف کرده است (مزی، 1413ق، ج 20، ص 264)، و مسلم از نقل روایت از او اجتناب می‌کرد و مالک نیز به جز یک یا دو روایت از او نقل روایت نمی‌کند. (ذهبی، 1382ق، ج 3، ص 93)

از طرفی دیگر، با توجه به شکل و ترکیب نقل حدیث که به صورت طریق واحد است، وجود افراد ضعیف و جاعل که برخی از آنان همچون عکرمه (به سبب آنکه از خوارج می‌باشد) و سیف بن عمر (که سازنده روایاتی چون عبدالله بن سبا برضد شیعه است)⁷ ذی نفع در نشر این حدیث می‌باشند، احتمال جعلی بودن این روایت را قوت می‌بخشد، علاوه بر آنکه این روایت در حالی از قول ابوسعید خدری نقل می‌شود که مضمون حدیث ثقلین از این راوی با اسناد متفاوت نقل شده است. (طبرانی، بی تا [الف]،

ج 3، ص 65/ نصیبی، بی تا، ح 72)

پاسخ به شبهات برقی

ابوالفضل برقی قمی در کتاب کسر الصنم، ایراداتی را بر حدیث ثقلین وارد می‌کند. وی می‌نویسد: «یکی از افرادی که او را از مصادیق عترت می‌دانند (علی علیه السلام) است که برخی احکام سنت نبوی را به واسطه اصحاب فرا گرفته است، شیعه و سنی نقل کرده‌اند علی علیه السلام از طریق «مقداد بن اسود» از حکم طهارت از «مذی» مطلع شد. همچنین ذکر شده که حکم مجازات با آتش را «ابن عباس» به اطلاع حضرت رساند. حال چگونه افرادی که از احکام سنت نبوی بی‌خبر هستند، به عنوان تنها مرجع برای دریافت سنت نبوی معرفی شوند؟» (برقی، 1388ش، ص 37)

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم اولاً: روایت حکم طهارت از مذی در کتب و وسائل الشیعه (حر عاملی، 1409ق، ج 1، ص 17) با سند صحیح از امام صادق علیه السلام و در کتاب التهذیب (طوسی، 1365ش، ج 1، ص 17 و 18) با سند صحیح از امام رضا علیه السلام نقل شده است، در این روایت آمده است که علی علیه السلام به خاطر حیا در مورد فاطمه علیها السلام مقداد بن اسود را امر کرد تا حکم مذی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کند.

ثانیاً صرف نظر از آنکه این روایات خبر واحد است و قدرت نفی خبر متواتری چون روایت ثقلین را ندارد، باید توجه کرد که با قبول صحت این روایت نیز خللی در اعتقاد به مضمون روایت ثقلین رخ نخواهد داد چرا که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام موظف به تبعیت از پیامبر و آگاهی از احکام به وسیله ایشان بودند و این منافاتی با علم و آگاهی علی علیه السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را وارث نبوت می‌دانستند.

و ثالثاً در حدیث ثقلین کتاب خدا و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان عالم به کتاب و مفسر وحی معرفی شده‌اند و نه اینکه خود مستقیماً دریافت وحی الهی دارند و بحث مرجعیت علمی و روایی هیچ منافات با پرسش‌های علمی از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات ندارد.

و رابعاً در تدوین احادیث بر حسب اسناد هیچ منافاتی ندارد که علی علیه السلام روایتی را توسط اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد و نقل کند و این نقل حدیث با علم به وحی و مرجعیت علمی منافات ندارد.

در قسمتی دیگر برقعی می‌نویسد: «در زمان صدور حدیث بسیاری از اصحاب بودند که سال‌ها با رسول خدا ﷺ زیسته و در رکاب آن حضرت بودند. آیا باورکردنی است رسول خدا ﷺ صحابه‌ای همچون ابوذر، عمار، مقداد و... را به عنوان حامل سنت خویش نام نبرد اما دو نواده خردسال خویش را از طریق وصول به سنت نبوی ذکر کند؟» (برقعی، 1388ش، ص 37)

در پاسخ این سخن باید گفت: آنچه در حدیث ثقلین به آن اشاره شده، این است که از قرآن کریم و اهل بیت پیامبر ﷺ به عنوان دو منبع علمی برای تبیین احکام دین تا روز قیامت یاد شده و در برخی روایات، عترت، اعلم مردم معرفی شده‌اند و نه صرفاً کسانی که از پیامبر ﷺ نقل روایت کرده‌اند. همچنین اگرچه صحابه پیامبر ﷺ نیز شنوندگان روایت پیامبر ﷺ بودند، نمی‌توان آنان را منبعی مطمئن و خدشه‌ناپذیر در نقل روایات و ابلاغ سنت دانست، زیرا صحابه که نزدیک‌ترین افراد از لحاظ زمانی به پیامبر ﷺ هستند، از احکام و سنت آگاهی کاملی نداشتند و به نزاع با یکدیگر بر سر آنکه سنت چیست و حکم خدا در امور چه می‌باشد، می‌پرداختند، چنان‌که حتی در مسائل مبتلاهی چون تعداد رکعات نماز میت نیز اختلاف داشتند. (ر.ک: سبحانی، بی‌تا، ج 2، ص 383-396)

برقعی می‌نویسد: «اگر عترت تنها طریق وصول به سنت نبوی و معانی کتاب بوده‌اند، پس چرا علی علیه السلام که تا 25 سال خانه‌نشین بود یا امام حسن علیه السلام در احکام شریعت و سنت کتابی تألیف نکردند با آنکه فرزند حضرت سجاد علیه السلام که از جانب خلفا تحت تعقیب بود و عاقبت نیز شهید شد، یکی از شاگردانش کتابی از آرا و اقوال آن بزرگوار فراهم آورد که امروز به نام مسند الامام الزید در اختیار ماست.» (برقعی، 1388ش، ص 38)

در پاسخ شایان ذکر است که در منابع گوناگون، نوشتن برخی کتب فقهی به علی علیه السلام استناد داده شده است؛ براساس یک نقل قدیمی، امام علی علیه السلام یک بار در محضر پیامبر ﷺ دیده شده بود که مطالبی را که از پیامبر ﷺ می‌شنید، بر ورقی از پوست می‌نوشت. (صفار، 1404ق، ج 1، ص 163) گفته می‌شود که این متن شامل آگاهی‌هایی بود که مردم به دانستن آن در ابواب حلال و حرام و فرائض (ارث) نیاز

دارند. (همان، ج 1، ص 142، 148، 149، 146/ کلینی، 1407ق، ج 1، ص 239، 241) در منابع کهن نیز روایاتی از کتاب علی علیه السلام در ابوابی همچون نماز (طوسی، 1365ش، ج 2، ص 32، 251/ کلینی، 1407ق، ج 3، ص 397/ صفار، 1404ق، ج 1، ص 165) روزه (طوسی، 1365ش، ج 4، ص 158) حج (طوسی، 1365ش، ج 5، ص 152/ کلینی، 1407ق، ج 4، ص 340) جهاد (کلینی، 1407ق، ج 2، ص 666 و ج 5، ص 31) بیع (عباشی، 1380ق، ج 2، ص 25) نکاح و طلاق (طوسی، 1365ش، ج 8، ص 82) و... نقل شده که حاکی از توجه امام به نیازهای فقهی شیعیان بوده است. همچنین در متنی منسوب به امام علی علیه السلام دربارهٔ دیهٔ نفس یا اعضای بدن از انگشت و چشم و سایر اعضا مطالبی نقل شده است. که در موارد اندکی به این متن، عنوان «کتاب علی» یا «کتاب الفرائض» اطلاق شده است. (کلینی، 1407ق، ج 7، ص 311، 330/ ابن بابویه، 1413ق، ج 4، ص 75) «مسند»⁸ نیز از جمله آثاری است که هدفش جمع‌آوری سخنان حضرت علی علیه السلام دربارهٔ مسائل عقائد، فقه و اخلاق است که بسیاری از آن کلمات مشتمل بر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله یا حاکی از افعال آن حضرت است. علاوه بر موارد مذکور، ائمه علیهم السلام اصحاب شان را برخلاف جو حاکم بر جامعه، تشویق به نقل روایات می‌کردند به طوری که برخی اصحاب علی علیه السلام همچون میثم تمار (طوسی، 1414ق، ص 148)، حارث اعور (کلینی، 1407ق، ج 1، ص 141)، اصبع بن نباته (خویی، 1369ش، ج 3، ص 224، 225)، زید بن وهب (ابن شهر آشوب، 1379ش، ج 2، ص 47) و سلیم بن قیس هلالی به تدوین کتاب و نوشتجات در باب روایات پرداختند.

همچنین این ایراد را می‌توان در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مطرح کرد که چرا ایشان کتابی در تبیین احکام مکتوب نکرده‌اند تا از اختلاف در احکام نبوی پس از ایشان جلوگیری شود؟ پاسخ واضح است، در زمانی که با فوت پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا اول و دوم دستور به منع نقل حدیث می‌کنند (ذهبی، بی‌تا، ج 1، ص 2 و 3/ ابن سعد، بی‌تا، ج 5، ص 188) و احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌سوزاندند و این اوضاع تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه می‌یابد، دیگر محلی برای این سؤال باقی نخواهد ماند، چرا که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای تشویق صحابه در کتابت و نقل احادیث، به نوشتن کتابی فقهی اکتفا می‌کردند، احتمال جعل به مراتب افزایش می‌یافت یا با نسخه‌های تحریف‌شدهٔ متفاوتی

روبه رو می شدیم که در نهایت، دوباره نیاز به پالایش احادیث بود. درباره سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز با وجود فشار و ظلم شدید بنی امیه و عباسیان و نیز وجود برخی راویان که دست به جعل روایات می زدند، مجالی موجه برای تدوین چنین کتابی نمی ماند. (نمونه ای از جاعلان فردی به نام محمد بن ابی زینب است که در ابتدا از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود و خود را قیم و وصی امام صادق علیه السلام معرفی می کند و امامان را پیغمبر می پنداشت، ولی از این مرحله هم گذشت و به الوهیت جعفر بن محمد گروید) (درباره شخصیت وی، ر.ک: کشی، 1409ق، ص 324، 479، 224/ ابن الغضائری، 1364ق، ج 1، ص 88) شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام در بیان مسائل فقهی به گونه ای بود که علاوه بر آنکه به سؤالات اشخاص در هر زمان پاسخ می دادند، روایات خود را نیز به استناد قرآن بیان می نمودند و برای تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح معیار را قرآن می دانستند تا بدین واسطه، معیار ملاکی برای تشخیص صحت روایات در دست شیعه باشد و مطمئناً نقل روایات در محافل عمومی و به صورت شفاهی احتمال سوء استفاده را کاهش می داد، زیرا به این وسیله و با رسیدن روایات از طرق و منابع مختلف احتمال انتقال بهتر روایات به آیندگان فراهم می آمد.

آنچه مشخص است روایات فقهی و غیر فقهی که از ائمه طاهرین علیهم السلام بیان شده، بسیار بیشتر و متقن تر از آن دسته روایات است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب اهل سنت نقل شده است و تعداد روایاتی که از ائمه طاهرین علیهم السلام طی چند قرن نقل شده با روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله که گاهی در آن تحریف صورت گرفته، قابل مقایسه نیست. تا آنجا که اهل سنت برای جبران کمبود روایات به قیاس روی آوردند، اگرچه در کتب فقهی شیعه نیز روایات ضعیف بسیار است، به طوری که در چهار کتب فقهی اصلی شیعه یعنی التهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه و وسائل الشیعه، 45541 روایت صحیح، 13630 روایت موثق و 27554 روایت ضعیف وجود دارد. (ر.ک: نرم افزار درایة النور)

البته با توجه به وجود چنین وضعی و آگاهی معصومین علیهم السلام از این موضوع، مردم را به فقها فراخواندند تا در زمان غیبت امام دوازدهم، کمبود این خلل جبران گردد، حتی

در زمان خود معصومین علیهم السلام نیز به دلیل عدم دسترسی همه مردم به ایشان، ائمه علیهم السلام مردم را به فقها ارجاع می دادند. (کلینی، 1407ق، ج 1، ص 38 و 46/ مجلسی، 1403ق، ج 75، ص 346/ نوری، 1408ق، ج 17، ص 319) و فقه شیعی با توجه به اصول و قواعد کلی که از مکتب اهل بیت علیهم السلام آموخته می تواند همه مسائل را پاسخ گو باشد. (ر.ک: مکارم شیرازی، 1365ش)

فقه شیعی به هیچ عنوان قیاس غیرمنصوص العله را نمی پذیرد و اجماع نیز به شرطی نزد ایشان حجیت دارد که کاشف از قول معصوم باشد، استحسان⁹ و استصلاح و مصالح مرسله را از منابع استنباط نمی دانند و قول صحابه زمانی در نزد ایشان معتبر است که به معصوم متصل گردد و مهم ترین منبع استنباط نزد شیعه قرآن و حدیث است.

حال کافی است تا نگاهی کوتاه به منابع فقهی سایر مذاهب داشته باشیم تا مسئله بهتر تبیین شود. مهم ترین منابع استنباطی فقه قدیم شافعی به شهادت خودش عبارت اند از: کتاب، سنت، اجماع و قیاس (شافعی، بی تا، ص 39) (و قول صحابی در جایی که مخالفی برای آن نقل نشود) و مهم ترین منابع استنباطی فقه جدید عبارت اند از: قرآن و سنت و اگر هر دو نبودند با قیاس بر آن دو احکام به دست می آید؛ اجماع از خبر واحد مهم تر است؛ حدیث منقطع، معتبر نیست و اصل بر اصل قیاس نمی شود.

منابع مذهب حنفی، قرآن، سنت، اجماع، قول صحابی، قیاس، استحسان، عرف، مصالح مرسله و استصحاب¹⁰ می باشد و منابع مذهب مالکی، قرآن، سنت (خبر واحد حجت است)، اجماع، قیاس، استحسان، استصحاب، عرف و قول صحابه است، همچنین منابع فقه حنبلی قرآن، فتاوی صحابه و قیاس (تنها در زمان ضرورت) می باشد. منابع فقه زیدیه نیز عقل، اجماع قطعی، کتاب و سنت متواتر، اخبار آحاد، مفاهیم و اجماع غیر قطعی است و منابع اباضیه قرآن، سنت، اجماع، قیاس و استدلال (استصحاب، استحسان و مصالح مرسله) می باشد.

در هر صورت، کلیات در احادیث ائمه علیهم السلام بیان شده است، اما عدم ذکر کلیات در مذاهب دیگر سبب شده است تا به قیاس روی آورده شود. حال با توجه به آنکه کتب اهل سنت سرشار از احادیث جاعلانی همچون ابوهریره ای است که عمر بن الخطاب او را به دلیل زیاده روی در نقل روایت و دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله تازیانه می زند

(ابن عساکر، 1415ق، ج 50، ص 172) و در کتب اهل سنت این گونه از وی تمجید می‌گردد که ابوحاتم ابن حبان البستی او را از ثقات می‌داند و ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «او صحابی است جلیل و حافظ مشهور» (مزی، 1413ق، ج 34، ص 376) همچنین در کتب اهل سنت از ابوهریره بیش از 3700 حدیث روایت می‌شود، در حالی که تعداد احادیث نقل شده از علی علیه السلام حدود 1800 حدیث است و از عمر بن الخطاب 1044 روایت و از جابر بن عبدالله که تا زمان امام باقر علیه السلام زنده بود، 2122 روایت نقل شده است، میزان خطا در جرح و تعدیل راویان را توسط رجالیون اهل سنت آشکار می‌شود و میزان جعل و تحریفی را که در بیان احادیث صورت گرفته است تا حدودی تبیین می‌کند.

بی‌خبری مردم از سنت در همان قرن اول زمانی به اوج خود رسید که فتوحات اسلام آغاز شد، به طوری که وقتی ابن عباس در آخر ماه رمضان در بصره بر بالای منبر گفت: «اخرجوا صدقه صومکم» مردم معنای حرف او را نمی‌فهمیدند، لذا ابن عباس این گونه اوضاع را ترسیم می‌کند: «فانهم لا يعلمون من زکات الفطره الواجبه شیئا» (جعفریان، 1369ش، ص 211) انس بن مالک نیز در خصوص روزگار خود می‌گفت: «از آنچه در زمان رسول خدا بود چیزی به چشم نمی‌خورد! گفتند: نماز. گفت: چه تحریف‌هایی که در این نماز انجام ندادید.» (همان) همه این‌ها دلالت بر فراموش شدن فقه در میان اهل سنت دارد. چنان‌که ابن خلدون می‌نویسد: «ابوحنیفه، همه روایات مورد قبولش تنها به 17 حدیث یا همین حدود می‌رسید چنان‌که مالک نیز 300 حدیث را صحیح دانسته و می‌پذیرفت.» (همان، ص 272)

امام باقر علیه السلام از اولین سر و سامان‌دهندگان به فقه و تفسیر بودند، لذا امام به عنوان نماینده این مکتب می‌کوشید نظریات فقهی اهل سنت را اشاعه دهد و در عین حال موارد انحراف اهل سنت را مشخص کند. (مجلسی، 1403ق، ج 46، ص 356) اصحاب امام نیز در برابر استدلال‌های سست ابوحنیفه در رابطه با مسائل فقهی ایستادگی کرده و او را از نظر فقهی محکوم می‌کردند. (نوری، 1408ق، ج 15، ص 286، 287) و امام باقر علیه السلام استدلال‌های اصحاب قیاس را به تندی طرد می‌فرمودند. (حراملی، 1409ق،

ج 18، ص 39)

البته همان‌طور که گفته شد در میان شیعه نیز روایات مجعول وجود دارد، اما مطمئناً تعداد روایات صحیح در کتب شیعه که توسط ائمه نقل شده با روایات صحیح در کتب اهل سنت که منقول از پیامبر ﷺ است، قابل مقایسه نخواهد بود و مطمئناً معیارهای شیعه در اجتهاد که یا از قرآن و سنت مستقیماً گرفته می‌شود و یا با واسطهٔ اجماع کاشف از سنت و عقل، از صحت بیشتری برخوردار است، مضاف بر اینکه سخت‌گیری علمای رجال شیعه با رجالیون اهل سنت قابل مقایسه نیست، به طوری که علامه مامقانی در فائدهٔ 21 تنقیح المقال می‌نویسد: «بر کسی که بر احوال قدما مخصوصاً قدمای قمی تنقیح کند، پوشیده نیست که ایشان با کوچک‌ترین بهانه بر رویان جرح وارد می‌کردند، یعنی او را متهم نموده و غیر عادلش می‌شمردند و به محض دیدن روایتی در کتابش مبنی بر انحراف در فروع و اصول دین، او را منحرف می‌شمردند، وی ادامه می‌دهد: در تعدیل یک راوی کمتر محل خطا و اشتباه وجود دارد تا جرح او، مثلاً شخصی به خاطر آنکه حمارش را فریب داده و وانمود کرده که جو و علف در دامن دارد، اخراج شد (!)» (مامقانی، 1389 ش، ص 255-254)

برقی می‌نویسد: «لفظ عترت دارای ابهام است، اگر به معنای فرزندان بدانیم در این صورت داماد و پسرعمو هم داخل در معنای لفظ نخواهد بود و اگر به معنای اعضای خانواده و اهل بیت بگیریم، عائشه و حفصه و ام سلمه و... نیز جزء اهل بیت خواهند بود و اگر به معنای اقوام نزدیک بگیریم، مردم چگونه بفهمند که عباس عموی پیامبر و دیگر اقارب، مشمول این حکم نیستند؛ پیامبر ﷺ می‌بایست برای رفع ابهام "عترتی المعصومین المحدثین" ذکر می‌فرمودند.» (برقی، 1388 ش، ص 37)

در پاسخ توجه به این نکته مهم است که در اکثر بالاتفاق روایات شیعه و سنی، لفظ عترت مقارن با «اهل بیتی» به کار رفته است، لغویون نیز معنای عترت را اخص خویشاوندان می‌دانند. (فیومی، 1414 ق، ج 2، ص 391) چنان‌که علامه مناوی در شرح حدیث ثقلین می‌گوید: اهل بیت پیامبر ﷺ همان اصحاب کساء هستند که خداوند متعال رجس و پلیدی را از آنان رفع نمود و آنان را پاک کرده است. (المناوی، 1415 ق، ج 3، ص 19)

همچنین همان‌طور که پیامبر ﷺ در روز مباحله، تنها علی (ع) و فاطمه (ع) و

حسین علیه السلام را با خود بردند، (مسلم، بی تا، ج 7، ص 121) در حالی که در آیه، لفظ «نساءنا» به صورت جمع به کار رفته بود و «ابنائنا» نیز بر بیشتر از دو نفر صادق است، نشان از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها مصادیق اهل بیت خود را آوردند و به همه معرفی کردند هر چند که می توانستند بنا بر جمع بودن آیه، دیگران را نیز با خود همراه کنند، لذا درباره حدیث ثقلین نیز عبارت «عترتی اهل بیتی» اگرچه لفظ ممکن است بذاته مصادیق متفاوت داشته باشد، ولی تنها مصادیق آن علی علیه السلام و فرزندان او معرفی شده‌اند.

نتیجه‌گیری

طبق آنچه تبیین شد، حدیث ثقلین با عبارت «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» در کتب شیعه متواتر می‌باشد، علاوه بر این با بررسی عبارات این روایت در کتب اهل سنت مشخص شد، اگرچه این روایت دارای وثاقت سندی کاملاً معتبری با در نظر گرفتن مبانی رجالی اهل سنت نیست، وجود روایات با اسناد صحیح و روایات مشابه حدیث ثقلین با اسناد مشکوک، احتمال وثاقت (و در نتیجه تلاش برای شبیه‌سازی) این حدیث را در منابع اهل سنت افزایش می‌دهد. همچنین با مقایسه فقه شیعه با سایر مذاهب، جایگاه و نقش عترت در تبیین مسائل فقهی تبیین گردید و بیان شد که اگرچه در روایات فقهی شیعه احادیث متروک و ضعیف نیز یافت می‌شود، میزان قرابت فقه شیعه با سنت نبوی و قرآن با دیگر فقه مذاهب قابل مقایسه نیست و علت تثبیت بیشتر سنت نبوی در فقه جعفری را می‌توان در تداوم آن با عترت تا حدود سه قرن دانست.

پی‌نوشت‌ها:

1. میر سید حامد حسین، عبقات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار، نشر کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج 18 و 19.
2. رضوانی، علی اصغر، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، نشر مشعر، ج 2، ص 88-95.
3. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور در دفاع از حریم تشیع، دارالکتب الاسلامیه، ص 224.
4. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، امام‌شناسی، نشر علامه طباطبایی، ج 13، ص 233-296.
5. امیری، علی حسین، پاسخ به شبهات قزوینی: 133، سایت کتابخانه عقیده، www.aqeedeh.com.

1390.

6. سید علی الحسینی میلانی (الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه، ج 1، قم: یاران، 1418ق) در کتاب خود به بررسی این روایت و اسناد آن می‌پردازد، لیکن در اینجا اسناد دیگری از روایت نیز از کتب اهل سنت بیان شده و به صورت نموداری مورد بررسی قرار گرفته است.

7. ر.ک: عسکری، مرتضی، عبدالله بن سبا و افسانه‌های تاریخی دیگر، احمد فهری زنجانی، نشر مجمع علمی اسلامی، 1360ش.

8. مسانید یعنی مجموعه‌های حدیثی که براساس راوی اول تدوین شده و غالباً بابتی از آن به روایات نقل شده از امام علی علیه السلام اختصاص دارد. (احمد بن حنبل، بی تا، ج 1، ص 75-160/ ابویعلی، بی تا، ج 1، ص 225-462)

9. استحسان قاعده‌ای در اصول فقه به این معناست که درباره یک مسئله شرعی بنا بر مصلحت خاصی از قیاس با قاعده کلی صرف نظر کرده و حکمی مخالف برای آن مسئله پیدا کنیم، انگیزه استحسان ممکن است وجود قیاسی پنهان و قوی‌تر از قیاس ظاهری با رعایت عرف و گریز از عسر و حرج باشد.

10. استصحاب یا اعتبار حالت سابق اصلی در اصول فقه و حقوق به معنای حکم به بقای چیزی است که پیش‌تر وجود داشته است، استصحاب زمانی کاربرد دارد که ما درباره وضعیت فعلی چیزی تردید و در مورد وضعیت سابق آن یقین داشته باشیم به این ترتیب فرض را بر بقای حالت سابق می‌گذاریم مگر آنکه خلافش ثابت شود. بیشتر پیروان شافعی و شیعیان آن را حجت می‌دانند، اما بیشتر متکلمان و بسیاری از پیروان ابوحنیفه آن را نمی‌پذیرد.

منابع

1. ابن بابویه، علی بن حسین، الامامة و التبصرة من الحیره، ج 1، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، 1404ق.
2. ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، ج 6، تهران: کتابچی، 1376ش.

3. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، مهدی لاجوردی، ج 1، تهران: نشر جهان، 1378 ق.

4. _____، کمال‌الدین و تمام النعمه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج 2، تهران: اسلامیه، 1395ق.

5. _____، من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی،

1413ق

6. _____، معانی الاخبار، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج 1، قم: دفتر انتشارات اسلامی،

1403ق.

7. _____، النخال، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج 1، قم: جامعه مدرسین، 1362ش.

8. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال ابن غضائری، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1364ق.

9. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبه (للنعمانی)، تصحیح علی اکبر غفاری، چ 1، تهران: نشر صدوق، 1397ق.
10. ابن ابی العاصم، السنة لابن ابی العاصم، تحقیق محمدناصرالدین الابانی، چ 3، بیروت: المکتب الاسلامی، 1413ق.
11. ابن حبان، صحیح ابن حبان، تحقیق شعیب الارنؤوط، چ 2، بی جا: مؤسسه الرساله، 1414ق.
12. ابن حجر، لسان المیزان، چ 2، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1390ق.
13. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دارصادر، بی تا.
14. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چ 2، قم: جامعه مدرسین، 1404ق.
15. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، چ 1، قم: چاپ علامه، 1379ق.
16. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، چ 2، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1409ق.
17. ابن عبدالبر، التمهید، تحقیق مصطفی بن احمد العلوی، بی جا: وزارة عموم الاوقاف و الشئون الاسلامیه، 1387ق.
18. ابن عساکر دمشقی، تاریخ دمشق، تحقیق محب الدین ابی سعید، چ 1، بیروت: الفکر، 1415ق.
19. ابوبکر بزاز، البحر الزخار بمسند البزاز، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله، چ 1، مدینه منوره: مکتبه العلوم و الحكم، 1418ق.
20. ابوشیخ اصبهانی، طبقات المحلثین باصبهان و الواردین علیها، تحقیق سید حسن کسروی، چ 1، بیروت: الکتب العلمیه، 1409ق.
21. ابوظاهر ذهلی، جزء ابی الطاهر، چ 1، کویت: دارالخلفاء الکتب الاسلامی، بی تا.
22. ابونعیم الاصبهانی، اخبار اصبهان لابی نعیم، چ 1، تهران: انتشارات جهان، بی تا.
23. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، تحقیق محمد عباس وصی الله، چ 1، بیروت: مؤسسه الرساله، بی تا [الف].
24. _____، مسند احمد، بیروت: دارصادر، بی تا [ب].
25. احمد بن یحیی بن جابر (البلاذری)، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1394ق.
26. اجری، الشریعة للاجری، تحقیق محمدحامد الفقی، چ 1، مصر: الستة المحمدیه/ مؤسسه قرطبه، بی تا.
27. بخاری، محمد بن اسماعیل، التاریخ الکبیر، دیاربکر (ترکیه): المکتبه الاسلامیه، بی تا.
28. بوسیری، اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره، تحقیق عادل بن سعد ابی عبدالرحمن، چ 1، ریاض: بی نا، 1419ق.

29. ابو یعلیٰ الموصلی، مسند ابی یعلیٰ، تحقیق حسین سلیم اسد، چ 2، بی جا: دارالمأمون للتراث، بی تا.
30. برقعی قمی، سید ابوالفضل ابن الرضا، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (بت شکن)، سایت عقیده www.aqeedeh.com 1388 ش.
31. ترمذی، محمد بن عیسیٰ، جامع الترمذی، تحقیق احمد محمد شاکر، چ 1، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
32. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، چ 1، قم: مرکز چاپ و نشر مرکز تبلیغات اسلامی، 1369 ش.
33. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفیٰ عبدالقادر عطا، چ 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1411 ق.
34. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چ 1، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، 1409 ق.
35. حلی، حسن بن یوسف، رجال العلامه الحلی، قم: دارالذخائر، 1411 ق.
36. الجوهری، علی بن الجعد، مسند ابی الجعد، تحقیق عامر احمد حیدر، چ 1، بیروت: مؤسسه نادر، بی تا.
37. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، تحقیق عبد اللطیف حسینی کوهکمری، قم: بیدار، 1401 ق.
38. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت: البلاغ، 1419 ق.
39. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفیٰ عبدالقادر عطا، چ 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417 ق.
40. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم: مرکز نشر آثار شیعه، 1369 ش.
41. الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تذکرة الحفاظ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
42. —، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، چ 1، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، 1382 ق.
43. —، سیر اعلام النبلاء، اشراف: شعیب الانوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1413 ق.
44. الرویانی، محمد بن هارون، مسند الرویانی، تحقیق ایمن علی ابویمانی، چ 1، قاهره: مؤسسه قرطبه، بی تا.
45. زید بن علی، مسند زید بن علی، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاء، بی تا.
46. سبحانی، جعفر، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، بی جا: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، بی تا.
47. سجستانی، سلیمان بن الأشعث، سنن ابن داود، تحقیق سعید محمد اللحام، چ 1، بی جا: دارالفکر، 1410 ق.
48. سیوطی، جلال الدین، تنویر الحوالک، تحقیق محمد عبدالعزیز الخالیدی، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418 ق.

49. شافعی، الرساله، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: المكتبة العلمية، بی تا.
50. شجرى الجرجانى، یحیی بن الحسین، امالی الخمیسیه للشجرى، تحقیق محمد حسن اسماعیل، ج 1، بیروت: الکتب العلمیه، 1422ق.
51. شحامی، عبدالخالق بن زاهر، کتاب الاربعین حدیثاً عن اربعین، ج 1، مصر: شركة افق للبرمجيات، بی تا.
52. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج 2، ایران، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، 1404ق.
53. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی بن عبدالحمید السلفی، ج 2، الموصل: مکتبه العلوم والحکم، بی تا [الف].
54. _____، المعجم الاوسط، قسم التحقیق بدارالحرمین: دارالحرمین للطباعه و النشر و التوزیع، 1415ق.
55. _____، المعجم الصغیر، ج 1، بیروت: دارالکتب العلمیه / مکتبه المعارف بالرياض، بی تا [ب].
56. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 1، مشهد: نشر مرتضی، 1403ق.
57. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج 3، تهران: اسلامیه، 1390ق.
58. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعة المرتضی، ج 2، نجف: المکتبه الحیدریه، 1383 ق.
59. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب ﷺ، تحقیق احمد محمودی، ج 1، قم: کوشانپور، 1415ق.
60. طحاوی، مشکل الآثار للطحاوی، تحقیق شعیب الارنؤوط، ج 1، بیروت: مؤسسه الرساله، بی تا.
61. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، ج 1، قم: دارالثقافه، 1414ق.
62. _____، تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن موسوی الخرسانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1365ش.
63. عده ای از علما، الاصول الستة عشر (ط-دارالحدیث)، تحقیق ضیاء الدین محمودی و دیگران، ج 1، قم: مؤسسه دارالحدیث الثقافیه، 1423ق.
64. عسقلانی، ابن حجر، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیه، تحقیق عبدالله بن عبدالمحسن التویجری، ج 1، المملكة العربیة السعودیه، ج 1، العاصمه-الغیث، 1419ق.
65. عقیلی، ضعفاء العقیلی، تحقیق عبدالمعطی امین قلجعی، ج 2، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418ق.
66. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج 2، قم: مؤسسه دار الهجرة، 1414ق.
67. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، تحقیق مهدی رجایی، ج 1، قم: مؤسسه آل البيت ﷺ، 1409ق.

68. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ 4، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1407ق.
69. مالک بن انس، الموطأ بروایة یحییٰ اللیثی، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، چ 1، مصر: دارالشعب، بی تا.
70. مامقانی، محیی‌الدین، تنقیح المقال فی علم الرجال، چ 1، قم: مؤسسه آل‌البیت الاحیاء التراث، 1389ش.
71. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، چ 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403ق.
72. مزنی، تهذیب الکمال، تحقیق بشار عواد معروف، چ 4، بیروت: مؤسسه الرساله، 1413ق.
73. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.
74. مفید، محمدبن محمد، الامالی، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، چ 1، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق.
75. مکارم شیرازی، ناصر، «منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت (4)»، مجله نور علم، شماره 15، 1365ش.
76. مناوی، فیض القادیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415ق.
77. نجاشی، احمدبن علی، رجال النجاشی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1407ق.
78. نسائی، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری، چ 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1411ق.
79. نصیبی، ابوبکر بن خالد، فوائد ابی بکر النصیبی، چ 1، مصر: شركة افق للبرمجیات، بی تا.
80. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چ 1، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، 1408ق.
81. هیشمی، مجمع الزوائد، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1408ق.
82. یحصبی، القاضی عیاض بن موسی، الالمام الی علم اصول الروایه، چ 2، القاهره- تونس: التراث- العتیقه، 1398ق.
83. یعقوب بن سفیان، المعرفه و التاریخ لیعقوب بن سفیان، چ 1، بیروت: الکتب العلمیه، 1419ق.
84. نرم‌افزار درایه‌النور نسخه 1/2، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، تیرماه 1388ش.
85. نرم‌افزار جامع الاحادیث 3/5، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، آبان 1390ش.
86. نرم‌افزار کتابخانه کلام اسلامی، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، بهمن 1389ش.
87. نرم‌افزار کتابخانه اهل بیت (ع) نسخه دوم، قم، مرکز معجم فقهی و مرکز المصطفی، 1391ش.